

## مدح شقی در اندیشه‌ی مولانا

جمال عطایی

کارشناس زبان و ادبیات فارسی

□ می بلرزد عرش از مدح شقی بد گمان گردد ز مدحش متقی  
دفتر اول

عرش: تخت و سریر پادشاه، تخت ربّ العالمین که تعریفش کرده  
نشود. (منتهی‌الارباب)

و به علاقه‌ی حال و محل، اهل آسمان را نیز گویند. چون شاهان  
هنگام بار عام و صدور حکم در تخت خود قرار می‌گرفته‌اند به اعتبار  
«عرش الرحمن» نیز تحت قدرت رحمانی که نزول قضا و قدر الهی از آن  
صادر شده است، گفته می‌شود.

صوفیه دو سخن در این باب را در ردیف حدیث آورده‌اند و می‌گویند:  
«قلب المومن عرش الرحمن»<sup>۱</sup> دل مومن عرش خداوند است و نیز «القلبُ  
بیت الربّ» دل خانه‌ی خداست.

که در دفتر دوم مثنوی مولانا فرماید:

گفت پیغمبر که حق فرموده است

من ننگجم هیچ در بالا و پست

در زمین و آسمان و عرش نیز

من ننگجم این یقین دان ای عزیز

در دل مومن بگنجم ای عجب

گر مرا جویی از آن دل‌ها طلب

خود بزرگی عرش باشد بس مدید

لیک صورت چیست چون معنی رسید

دفتر اول

مدح: «از مصدر مدحته ستایش و آنچه بدان ستایند امدیح جمع.»

(منتهی‌الارباب)

«هوالتناء باللسان علی الجمیل الاختیاری قصدا»<sup>۲</sup> و آن ثنای به زبان

است بر زیبایی که به قصد اختیار کرده باشند. مولانا فرماید:

هندیان را اصطلاح سند مدح سندیان را اصطلاح هند مدح

دفتر دوم

شقی: در مقابل سعید جمع اشقیاء، بدکار ستمگر، گستاخ و بی‌ادب،

بدبخت و بداختر.

گر بدانی که شقی بی یا سعید آن بود بهتر ز هر فکر عتید<sup>۳</sup>

دفتر پنجم

متقی: اصل آن تقوی، پرهیزگاری، آن که واجبات دینی را به دقت

انجام دهد (دفتر پنجم) و خداترس باشد.

جمله رندان چون که در زندان بوند

متقی و زاهد و حق‌خوان بوند

دفتر سوم

بحث این بیت را مرحوم استاد فروزانفر و نیز مرحوم استاد علامه‌ی  
جعفری به دو حدیث ارجاع داده‌اند. حدیث اول «اذا مدح الفاسق غضب  
الربّ و اهتزّ لذلك العرش»<sup>۴</sup> هنگامی که فاسقی مورد مدح قرار می‌گیرد،  
خداوند غضبناک شده و عرش خدا به لرزه درمی‌آید.

حدیث دوم «احتوا فی وجوه المدّاحین التراب»<sup>۵</sup> به صورت‌های  
متملقین و چاپلوسان خاک بپاشید.

اما دقت و ظرافت موضوع در این است که مدح افراد فاسق از نظر  
اخلاق انسانی مورد نهی است و تاکید شده که از چنین مداحی استقبال  
نکنند، زیرا در سخن اول این مداحی مخالفت با نظام آفرینش و در حدیث  
دوم به شدت منفور یاد شده است.

شاید بتوان گفت بیت فوق یکی از بی‌نظیرترین ابیات مثنوی است.  
زیرا نه در دفترهای دیگر این کتاب عظیم و نه در دیوان‌های سایر  
سرایندگان پارسی نظیره‌ی برای آن به چشم نمی‌خورد. لذا می‌توان آن  
را یک بیت منحصر و منفرد یاد کرد. تا آن جا که می‌دانم حضرت مولانا  
علاوه بر این که از جزیی‌ترین تجربیات محیط و زمان خود عالی‌ترین  
استفاده و نتیجه را برداشته، اطلاعات وی در زمینه‌ی کتب و دیوان‌های  
شاعران قبل و مطالعه‌ی او در همه‌ی مسائل فلسفی، اخلاقی، اجتماعی  
و استخراج و دگرگونی حکایات و بهره‌گیری از همه‌ی علوم عقلی و نقلی  
فوق‌العاده چشم‌گیر است.

این طریقه‌ی ستایش که مولوی بدان اشاره می‌فرماید در بستر تاریخ  
بسیار مشهود است. وقتی از حکومت‌های جبرگرای امویان سخن به  
میان می‌آید، می‌بینم آنان خود را جانشینان نبی اکرم (ص) می‌خوانند و  
سرنوشت مردم را به‌دست می‌گیرند و ذهن افراد را به این اصل متمرکز  
می‌کنند که اعتراض بر حاکم نفی قانون الهی است و هیچ کس بیش‌تر از  
حدّ خود نیندیشد، شاعرانی چون مسکین دارمی<sup>۶</sup> و اخطل<sup>۷</sup> و ابوالعباس  
اعمی<sup>۸</sup> و... را به دربار فرا می‌خوانند و با ترغیب و انعام و حتا به ایشان  
قول کارگزاری و فرمانداری شهرها را می‌دهند تا پیوسته مورد ستایش آن  
شاعران قرار گیرند و با این کار به دو هدف نایل می‌شوند، یکی ارضای  
نفس خودبین و یلید معاویه و یزید و دیگر شست‌وشوی افکار مردم که  
افتخار کنند در چه عصر زیبا، شکوفا و قدیسی زندگی می‌کنند.

به طوری که اخطل شاعر دربار معاویه با الهام از اندیشه‌ی حاکم خود  
ماموریت داشت که افکار ویژه‌ی او را در قالب‌های شعری بریزد و  
به‌راحتی به عوام‌فریبی بپردازد و در سایه‌ی این عمل سیاست معاویه را  
در دورترین نقطه‌ی قلمرو اسلامی انتشار دهد و یا یزید ابن معاویه که  
علاقه‌ی وافر داشت بر این که او را پرچمدار حق و عدالت بنامند، شاعران  
زیادی را به استخدام درآورده بود که برای او و پدرش شعرهایی بسرایند  
چنان‌که احوص<sup>۹</sup> در جوان‌مردی و مروّت یزید شعرهای طولانی دارد.  
این شاعران مزدور و شکم‌پرست و دین‌فروش در دربار معاویه علاوه بر  
تمجید و تعریف او و یزید فرزند تبه‌کارش پا فراتر گذاشته، حتا حجاج بن  
یوسف ثقفی<sup>۱۰</sup> را نیز مورد ستایش قرار می‌دادند.

حال با این توصیف به راحتی می‌توان وضع مردم روشن‌دل و  
روشنفکر آن عصر را دریافت که چه‌گونه در زندان جامعه‌ی خود  
می‌پوسیدند و چه فریادهایی در گلویشان می‌مرد و کسی را از این راز  
خبری نبود.

تاریخ مسیر خود را ادامه می‌دهد و مردم درمی‌یابند که «تملق و چاپلوسی» به صورت قانون اجتماعی درآمده است. هر ستایشگری هم که به دیدار شخصیتی می‌رود، با یک صحنه‌سازی خاص، خود را مطرح می‌کند. در این میانه مداحی بی‌نیاز پیدا نمی‌کنیم و بهر صورت به توقع استمدادی به چرب‌زبانی دست می‌زنند. از طرفی می‌دانیم زندگی معقول و رعایت ادب در تعارفات بسیار دل‌نشین و مهربانگیز است، برعکس تملق افراطی حاکی از دون طبعی و ترس و زبونی و تزلزل شخصیت بوده و نشأت گرفته از احساس خطر در مقابل صاحبان قدرت می‌باشد. این ستایش نابه‌جا و نیازمندانه در واقع به بیماری اجتماعی تبدیل شده و اگر درست دقت کنیم، خطری بزرگ‌تر از این بیماری جامعه را تهدید نمی‌کند و حتی به نسل‌های آینده سرایت کرده و آن‌ها را ریزه‌خوار و زمین‌گیر خواهد کرد.

تأثیر ستایش در روحیه‌ی شخص شقاوت‌مند این خواهد بود که مداح خود را به آخرین نقطه‌ی ذلت و کوچک‌بینی کشیده و ممدوح خود را در کاخ‌های مجلل ولی ناپایدار به تخت بی‌اساس توانایی می‌نشانند. و او را چنان در میان تملق گم می‌کند که منطقی‌تر و بهتر از حرف ستایشگرش سخنی را نخواهد پذیرفت؛ و به نحوی ممدوح را بر آن می‌دارد که در پوشش زرین اما بی‌قیمت فرو رود و خویشتن را در منجلاب و باتلاق دریاوش دریابد و خنده‌های مسخره‌آمیز اطرافیان خود را به‌عنوان تأیید مدح پنداشته و غرق در خود بزرگ‌بینی شود. اثر دیگری که ستایش فرد شقی بر روحیه‌ی مردم می‌گذارد، این است که امکان دارد فاصله‌ی زمانی پیدا شود که شقاوت شقی از اندیشه‌ها فراموش گردد، در صورتی که چاپلوس با بیان افراطی و تعریف و تمجید بیش از حد خود دوباره احساس مردم را نسبت به افعال ناپسند گذشته‌ی ممدوح تحریک کرده و بیدارشان می‌کند و این بیداری دوباره‌ی شنوندگان سبب می‌شود که بار دیگر فیلم‌های به‌یادماندنی ستمگری‌های شخص فاسق در ذهن آنها بازپخش شود.

اثر سوء این مداحی این است که ستایشگر این آگاهی را درباره‌ی روان شخصیت شقی ندارد که رضایت خاطر خام وی چنان در لذت و حب ذاتش غوطه‌ور می‌شود که دیگر مسائل، چون استقلال طلبی، مردم‌داری و مسیر هدف‌های تکاملی و عقلانی جامعه و زندگی مردم از نظرش محو می‌شوند، لذا اگر چاپلوس بداند که چه ضربه‌ی مهلکی بر وجود ممدوح و در نتیجه به جامعه‌ی خود وارد می‌کند، هرگز برای خاطر چند روز زندگی رنگین فردی این قدر به چرب‌زبانی دست نمی‌زند.

مضافاً سراسر کتاب **مثنوی** شورش علیه ستمگری‌ست و ظلم و عدل را مورد بحث قرار داده و سخنانی بسیار ساده و در عین حال جامع و شامل بیان نموده است. به عقیده‌ی مولانا، عدل قرار دادن هر چیزی در موضع خود می‌باشد و از هر چیزی باید به اندازه‌ی ارزش و استعداد و لیاقتش بهره گرفت، لذا ظلم آن خواهد بود که چیزی در غیرمحل خود واقع شده و لیاقت و کفایت آن اندازه‌گیری نشده باشد. به اصطلاح ترجیح بلامرجح صورت بگیرد که نمی‌توان نفعی درست از آن به دست آورد.

به نظر مولانا آبیاری درختان پُرثمر برای دریافت بهره به ابناء بشر لازم است و خارهای صحرايي که هیچ مفید فایده نیستند، آبیاری‌شان رنج بی‌فایده یا به قول سعدی «وسمه بر ابروی کور» خواهد بود. باز، وی

جهان را صفحه‌ی شطرنجی می‌داند که هر مهره باید در موضع خود واقع شود، والا نمی‌توان انتظار انتظام داشت. بنابر این مدح بی‌جا مخالف عدل و زیر و رو کردن روال درست عالم است.

موضع رخ شه نهدی ویرانی ست

موضع شه پیل هم نادانی ست

عدل چه بود وضع اندر موضعیست

ظلم چه بود وضع در ناموضعیست

عدل چه بود آب ده اشجار را

ظلم چه بود آب دادن خار را

دفتر ششم

از طرف دیگر حدیثی از پیامبر اسلام آمده است که: «من اعان ظالماً سلطه الله علیه» هر کس به ستمگری یاری کند، خداوند ستمگر را بر وی مسلط می‌کند. با این سخن به درستی می‌توان دریافت که «مدح شقی» خود توان بخشیدن به اوست که روزه‌روز ریشه‌های درخت ظلمش محکم‌تر و همه‌جاگیرتر شود و کلمات و سخنان مداح درست به منزله‌ی لشکری نیرومند به پشتیبانی ظالم گسیل می‌شوند.

و اما «بدگمان شدن متقی» به صورت‌های مختلف است. یکی این که چون پاکان به کارهای ناپسند فاسق وقوف یابند، فکر می‌کنند که مداح افعال زشت او را پذیرفته و تأیید می‌کند. لذا در نظرشان ستاینده و ستایش شده در یک دیدگاه قرار می‌گیرند. دیگر این که استماع مدح نابه‌جا امکان دارد افراد عوام و ساده را به قبولش وادار کند و هواداری از فاسد توسعه یابد. در نهایت شنیدن حرف ناحق بر اهل تقوی بسیار دردآور است، مخصوصاً زمانی که نتوانند از موضع خود دفاع کنند و تعهد خود را که بیداری مردم است نسبت به جامعه انجام دهند. بنابر این «بدگمانی» در این بحث معنای «سوءظن» نخواهد بود، بلکه احساس ناراحتی روحی‌ست که ستایشگر فکر فاسد را در اذهان مردم جای می‌دهد و هنرمندانه پرده بر روی تبه‌کاری‌های ظالم می‌کشد. ■

### پی‌نوشت‌ها

۱- اهادیث مثنوی، مرحوم فروزانفر، ص ۶۳.

۲- تعریفات جرجانی، ص ۱۸۳.

۳- عتید: حاضر و آماده و مهیا.

۴ و ۵ - تفسیر مثنوی، مرحوم محمدتقی جعفری، جلد ۱.

۶- مسکین دارمی: ربیعه بن مسکین دارمی از بزرگ‌ترین شعرای عهد اموی و از باران معاویه ابن ابی‌سفیان بود و با فرزندش شاعر مباحثاتی داشته و مرگ او را اواخر قرن اول هجری نوشته‌اند. «مرحوم دهخدا».

۷- أخطأ: غیات ابن غوث ابن الصلب بن الطارقه از بنی تغلب شاعر دربار معاویه که انصار را هجا گفت. «مرحوم دهخدا».

۸- ابوالعباس اعمی: سائب بن فروخ مکی آذربایجانی شاعر معروف به ابی‌العباس اعمی وی تابعی و از مشاهیر شعرای عرب به‌شمار است. به روزگار امویان در مکه اقامت داشت و قصائد غراً در مدح خلفای وقت دارد و به سال ۱۰۰ هـ. ق. وفات یافته. «همان ماخذ».

۹- أحو: عبدالله قدمای شاعران عرب و هجاء است و دیوانی دارد.

۱۰- حجاج ابن یوسف: ابن حکم بن عقیل بن مسعود که از جانب عبدالملک مروان ولایت عراق و خراسان را داشت و چون عبدالملک مرد و یزید روی کار آمد، وی را در شغل خود باقی گذاشت از جانبان و خون‌ریزان عصر اموی‌ست و به سال ۹۵ هـ. ق. از دنیا رفته است، رجوع به فرهنگ دهخدا، ج ۵، ص ۷۴۶.